



آیت الله صادق خلخالی پس از دریافت فرمان امام خمینی و آیت الله منتظری ، کار رسیدگی به پرونده شخصیت های دوران رژیم شاه را آغاز کرد . گفته می شود ایشان در حدود ۱۰۰۰ حکم اعدام صادر کرده ولی وی این تعداد از اعدام شدگان را با صدور حکم خود مورد تأیید قرار نداد و در مصاحبه ای تعداد احکام صادره از طرف خود را حدود ۴۰۰ نفر اعلام داشت .

بخش ششم  
سقوط پادگانها و مراکز نظامی در پایتخت

## چگونگی حمله تیپ ۲ آهنین به پادگان نیروی هوایی

...دادگاه انقلاب اسلامی پس از یک وقفه پنج روزه و ملاقات‌های متعدّد اعضای دادگاه با امام خمینی و تعیین دادستان جدید کار خود را آغاز کرد. در شعبه ۳ دادگاه انقلاب اسلامی شب پنجشنبه ۶ اردیبهشت ۱۳۵۸ ماجرای حمله لشکرگارد شاهنشاهی به پادگان آموزشی فرح‌آباد آغاز گردید. در این دادگاه برای دوّمین روز متوالی، محاکمه سرتیپ پیاده «فضل‌الله ناظمی» فرمانده تیپ ۲ آهنین گارد شاهنشاهی جریان یافت و دادگاه پس از سه ساعت رسیدگی به عنوان تنفس تعطیل شد. در آغاز جلسه، ابتدا نماینده دادستان خلاصه‌ای از کیفرخواست قرائت کرد براساس کیفرخواست سرتیپ فضل‌الله ناظمی متّهم بود محاربه با خدا و رسول خدا و مردم و شرکت در سرکوب قیام مردم و پرسنل نیروی هوایی در روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ و اقدام برای تحکیم قدرت رژیم پهلوی. در این جلسه سرتیپ ناظمی ابتدا اتهامات وارده را ردّ کرد و گفت: شهود با

وی غرض‌ورزی کرده‌اند.

او از رئیس دادگاه تقاضا کرد مدارکی را دال بر بی‌گناهی او و نیز استشهادهایی که به نفع وی تهیه شده و بزودی خواهد رسید، مورد توجه قرار دهد. وی گفت: یکی از افسران که علیه وی شهادت داده بیماری روانی دارد مدارک آن در بیمارستانها وجود دارد» و درخواست کرد فرصت مناسبی داده شود که این مدارک برسد و مورد توجه قرار گیرد.

رئیس دادگاه گفت: ما برای احقاق حقه ملّت و به دستور امام در این جا گرد آمده‌ایم و بررسی می‌کنیم که اگر لازم شود دستور تکمیل پرونده و گرفتن مدارک را می‌دهیم.

ناظمی گفت: من در جریان انقلاب تلاشهای در جهت نزدیکی به جنبش کرده‌ام و قرار شد بوسیله گروه‌بان اخوان در مسجد مسلم بن عقیل یک قرار تماس برای من با آیت‌الله عظمی خمینی گرفته شود من از شما می‌خواهم او را احضار کنید. تا جواب بدهد. مسئول بی‌سیم من می‌تواند شهادت بدهد که من در سرکوبی ۲۱ شهریور ۱۳۵۷ شریک نبوده‌ام. قبلاً دو واحد از نیروی تحت فرماندهی من به پادگان فرح‌آباد اعزام شدند که مسئولیت مستقیم آن به عهده فرماندهان گردان بود. قرار بر این شد این واحدها در اختیار تیمسار کمپانی قرار بگیرد ولی این دو واحد قبل از آنکه به پادگان برسند با مقاومت مردم و پرسنل نیروی هوایی قرار گرفته و عقب‌نشینی کردند.

من در ساعت ۱۲ وارد منطقه درگیری شدم که قبل از آن افراد عقب‌نشینی کرده بودند. من نه در کلانتری و نه در پادگان مسئولیتی نداشتم و فرماندهی عملیات یا سرپرستی یا هیچ مسئولیت دیگری نه در کلانتری تهران‌نو و نه در سرکوب قیام نیروی هوایی نداشتم.

من سه گزارش نوشته‌ام تحقیق کنید و استشهاد محلی نمائید حقیقت ماجرا روشن می‌شود.»

سرتیپ ناظمی به دفاع از خود چنین ادامه داد: مورد تعداد سربازان هنگ و دخالت در سرکوب و تأخیر در وفاداری را رد می‌کنم. من نه تنها در اعلام وفاداری تأخیر نکرده‌ام بلکه یک روز قبل به دنبال حوادثی که بوسیله افراد تیپ من روی داده بود با همه افسران با ملت اعلام همبستگی کردیم و اعلام همبستگی ما قبل از اعلام بی‌طرفی ارتش بود.»

رئیس دادگاه پرسید: آقای ناظمی آیا صورت جلسه‌ای در مورد همبستگی شما تنظیم شده است؟

ناظمی اظهار داشت: خیر، عده‌ای اول اعتراض و مخالفت کردند، زیرا ریسک بزرگی می‌کردیم ولی بهر حال قانع شدند.»

رئیس دادگاه گفت: بهر حال وقتی شما اعلام همبستگی کردید که دیگر همه شما حتی مخالفان هم متوجه شده بودند که مقاومت بی‌فایده است.

ناظمی اظهار داشت: ما نمی‌دانستیم اوضاع چگونه خواهد شد ولی از اینکه افراد ما نیروی هوایی را به گلوله بسته بودند ناراحت بودیم.»

رئیس دادگاه از ناظمی سؤال کرد: نقش شما در جریان ۲۱ بهمن ماه چه بود؟ ناظمی جواب داد: من صبح با هلی‌کوپتر به پادگان آموزشی نیروی هوایی رفتم با تیمسار کمپانی و سرهنگ تاجو جلسه کردیم. من صبح به نیروی هوایی رفتم نه شب.

در مورد تعداد سرباز این قدر که شما می‌گوئید ممکن نیست در بیرون باشد. ما بیش از ۴۰ نفر بیرون فرستادیم. من نمی‌توانستم اقدامی در جهت رهبری آنها به عمل آورم و تعداد سربازان آن اندازه نبود که یک سرتیپ آنها را رهبری کند. حرفهای «سروان رحمن زاده» متناقض است. کسانی که عمل می‌کردند افراد تیپ همدان به فرماندهی «سرهنگ مگری» عمل می‌کردند. ما فقط دویگان پیاده و تانک فرستادیم.»

نماینده دادستان از او پرسید: تیپ شما چهار واحد داشتند، سه گردان زرهی یک گردان توپخانه که فرماندهی آن با سرتیپ ناظمی و معاونتش «سرتیپ فتحی

مقدم « بوده است؟

سرتیپ ناظمی گفت: من فرمانده پادگان بودم نه فرمانده عملیات، مردم رنج‌دیده به کلمات فرمانده عملیات و غیره حساسیت پیدا کرده‌اند و همه تقصیرات را به پای ما می‌نویسند، فرمانده پادگان با فرمانده عملیات فرق دارد.»  
رئیس دادگاه گفت: فرمانده پادگان ممکن است دستور اجرای عملیات بدهد؟  
ناظمی: من به سرهنگ کریمی گفتم با دو واحد تانک به نیروی هوایی بروم من روز قبل از ۱۷ شهریور در تهران نبودم.»

رئیس دادگاه: شما اعتراف کرده‌اید که به «سرگرد فقیه‌نصیری» دستور عقب‌نشینی داده‌اید.

ناظمی: واحد پیاده مال من است.

رئیس دادگاه: آیا فقیه‌نصیری زیر نظر شما بود؟

ناظمی: آری و سرهنگ کریمی هم بود ولی سرهنگ کریمی با اختیار کامل رفته بود.»

رئیس دادگاه: چرا شما از مسیر ناشناس به خط عملیات رفتید؟  
ناظمی: برای اینکه شناخته نشوم دستور من به «فقیه‌نصیری» مخالف اصولی بوده و باید به این جرم محاکمه شوم من به شهادت افراد تیپ ۲ هرگز دستور خشونت نداده‌ام، من به فرماندار نظامی منطقه یک نرفته‌ام و به «سرهنگ نصیری» دستوری نداده‌ام.»

رئیس دادگاه: چند نفر از افسران و مردم علیه شما شهادت داده‌اند.  
ناظمی: من خارج از مأموریت خودم کاری نکرده‌ام. من بعدازظهر وارد کلانتری شدم ولی کاری نکردم چونکه وظیفه من نبود. و در ساعت ۳/۵ تا ۵ بعدازظهر مردم به کلانتری تهران‌نو حمله کردند و افراد کلانتری بعد از مدتی مقاومت تسلیم شدند.»

در این جا شهادت چند تن از افسران و مأموران کلانتری تهران‌نو علیه سرتیپ

ناظمی خوانده شد.

ناظمی با لحن مایوسانه اظهار داشت: همه حرفهای آنها متناقض است پلیس برای تبرئه خود پرونده‌سازی کرده است. پلیس پرونده‌ساز است کار آنها پرونده‌سازی علیه مقامات عالی است. آنها به تیمسار آنهم به تیمسار گارد حساسیت دارند از گارد چهره بدی در ذهن مردم پرداخته شده است.»

رئیس دادگاه: کلانتری تهران‌نو و معاون آن شهادت داده‌اند که شما روز ۲۱ بهمن به کلانتری رفته‌اید و عملیات را رهبری می‌کردید» رئیس دادگاه سپس اعترافات رئیس کلانتری را قرائت کرد.

ناظمی پس از کمی سکوت اظهار داشت: «نه دروغ می‌گویند...»

### اتهام سرتیپ ناظمی

سرتیپ ناظمی مطابق کیفرخواست متهم بود به رهبری عملیات که تیپ ۲ لشکر گارد در حمله و سرکوبی افراد نیروی هوایی که پیوستگی خود را با مردم اعلام کرده بودند، شرکت داشته و دستور مقاومت در برابر مهاجمین را به افراد تحت فرماندهی خود صادر کرده است و هم چنین افراد خود و افراد گارد شهربانی را در کلانتری تهران‌نو رهبری می‌کرده و روز ۲۱ بهمن در جریان اشغال کلانتری تهران‌نو فرماندهی عملیات را علیه مهاجمین به عهده گرفته است و سرتیپ ناظمی در دادگاه خود را بی‌گناه دانست و گفت: «سبب قتل افراد نیروی هوایی سرهنگ توانا، فرمانده منطقه یک حکومت نظامی و سرلشکر ریاحی بودند.»<sup>(۱)</sup>

۱- در حالی که سرلشکر ریاحی فرمانده لشکر گارد به دستور سپهبد بدره‌ای فرمانده نیروی زمینی از محل استقرار خود برای یاری رساندن به سرتیپ ناظمی با ده تانک عازم محل ماموریت خود بود، در میدان شهنواز (امام حسین فعلی) در محاصره قرار می‌گیرد «طاهر» یکی از اعضای فدائیان خلق و دوست (بانو با اسم مستعار بیتا) در آن لحظه پشت‌بام سینما با چند تن افراد مسلح که صورت خودشان را پوشانیده بودند موضع گرفته بوده تعریف می‌کرد: افراد مسلح

نماینده دادستان در جریان محاکمه به دفاع از کیفر خواست برخاست و گفت: قرار بود سرتیپ ناظمی به همراه ۱۲۰۰ نفر از افراد خود و تعداد زیادی با تانک به پادگان آموزشی فرح‌آباد حمله کند ولی به علت کشته شدن سرلشکر ریاحی، فرمانده لشکر گارد ناظمی موفق به این کشتار نشد.

دادستان پس از قرائت گواهی چندتن که از نظامیان بودند، به گواهی سرگرد «مهدوی‌پور» پرداخت، وی گفته بود: در حمله گارد به نیروی هوایی که رهبری عملیات را ناظمی برعهده داشت، ۱۹ نفر در داخل پادگان کشته شدند، سرتیپ ناظمی بعد از ظهر روز ۲۱ بهمن در فاصله ساعت ۳/۵ تا چهارونیم به کلانتری آمد و دستور مقاومت داد ولی رئیس کلانتری به او گفت، مقاومت بی‌فایده است تسلیم شوید اما سرتیپ ناظمی قبول نکرد. ما بالاخره از یک سوراخ فرار کردیم و کلانتری تسلیم شد.

سرتیپ ناظمی اعتراض کرد: قبول ندارم اگر تسلیم شدند چگونه از سوراخ فرار کردند. من از آن مسیر تهران‌نو می‌گذشتم فکر نمی‌کردم درگیر شویم ولی تیراندازی که شد، دو همراه من کشته شدند و من مجبور شدم لباسم را عوض کنم و فراری شوم، تلفن‌های ما اغلب کار نمی‌کرد.»

رئیس دادگاه پرسید: شما می‌توانستید خودتان را نجات بدهید چرا فرار نکردید؟

متهم: من می‌بایست با تیمسار کمپانی ملاقات کنم او برای سرکوب نیروی هوایی، واحد تانک خواسته بود، کمپانی گفت به سرلشکر ریاحی تلفن کن و بگو از لشکر بفرستد. و من صبح روز ۲۱ بهمن همبستگی اعلام کردم.»

رئیس دادگاه پرسید: شما از تشکیل شورای عالی فرماندهان خبر داشتید؟

که کنار من سنگر گرفته بودند (به نظر بیگانه می‌آمدند) با پرتاب چند کوکتل مولوتف، تانک حامل سرلشکر ریاحی را به آتش کشیدند، وقتی او از تانک خارج می‌شد، هدف رگبار یوزی آنها قرار گرفت و کشته شد.



متهم: من از تشکیل شورا خبر نداشتم و می دانستم که سرلشکر سلیمیان به جای ریاحی که در میدان شهناز (سابق) کشته شده بود آمده، دو واحد از افسریه بیرون رفت ولی واحدهای تانک از تیپ همدان آمده بودند ما صبح روز ۲۲ بهمن اعلام همبستگی کردیم و ارتش ساعت دو بعد از ظهر اعلام بی طرفی کرد. سر تیپ فتحی مقدم گفت: صورت جلسه اعلام همبستگی را پاره کنید ما ریسک کردیم و ریسک خطرناکی بود.»

رئیس دادگاه: پس همکاران شما همه معتقد بودند که مقاومت بی فایده است که اعلام همبستگی کردند؟

ناظمی: سربازان از وقایع روز ۲۱ بهمن ناراحت بودند و همگی حاضر نبودند دیگر بجنگند. ما متوجه شدیم راه ما با دولت نیست و اعلام همبستگی کردیم دادستان: به اظهارات «سرهنگ رنجبر» گوش بدهید: صبح روز ۲۱ بهمن ۱۳۰ الی ۱۴۰ نفر در اطراف نیروی هوایی دستگیر شدند که «سرهنگ توانا» همه را بازداشت کرد. مردم به اطراف نیروی هوایی رفتند. نیروی هوایی به مردم اسلحه داد. از طرف نظامیان بدون هدف تیراندازی می شد. در آن روز سر تیپ ناظمی برای فرماندهی مستقیم عوامل خودش آمده بود. سر تیپ ناظمی از عدم همکاری عوامل کلانتری گله کرد و چند بار درخواست کمک نمود ما تذکر می دادیم تیمسار مقاومت بی فایده است، بهتر است تسلیم شویم. سر تیپ ناظمی از همان ساعت های اول صبح به کلانتری آمده بود و فرماندهی عملیات را به عهده داشت، هنگامی که می گفتیم می خواهیم از کلانتری خارج شویم...

در این جا سر تیپ ناظمی گفت: «سرهنگ آذرخو» و «رنجبر» از خود سلب مسئولیت کرده اند، چطور می شود یک رئیس کلانتری به یک سر تیپ بگوید شما کلانتری را حفظ کنید؟

رئیس دادگاه: دوران حکومت نظامی بود.

سرهنگ رنجبر: پس دلیل وجود شما در کلانتری چه بود؟

ناظمی: طرز صحبت رئیس کلانتری درست نیست.  
رئیس دادگاه: اینها گفته‌اند ما از سوارخ کلانتری فرار کردیم، شما چرا این کار را نکردید؟

ناظمی: کسی که تسلیم شود، از سوارخ فرار نمی‌کند سرباز هرگز از سوارخ فرار نمی‌کند، تناقض در گفته‌های آذرخو و رنجبر هست.»

رئیس دادگاه: فکر نمی‌کنید چرا این افراد شما را مسئول معرفی می‌کنند؟  
متهم: برای اینکه رفع مسئولیت کنند، آنها مدتی دیرتر دستگیر شده‌اند و حرفهای خود را هم آهنگ کرده‌اند، آنها توطئه چیده‌اند، برای آنکه من محکوم شوم چون تیمسار گاردم، اگر شهربانی مقاومت نکرده، چگونه فشنگ‌های آنها تمام شد؟ تازه من دستور دادم از فشنگ‌های ذخیره بهر کدام از مأمورین کلانتری ۲۰ فشنگ بدهند، برای حفاظت از خود، اگر بسوی مردم تیراندازی شده چرا کسی به قتل نرسیده؟

رئیس دادگاه: سرگرد «دیانتی» در بازجوئی گفته: از طرف مأموران گارد شهربانی و حکومت نظامی جواب تیراندازی داده می‌شد، در طول این ساعت سرتیپ ناظمی و معاون فرماندار نظامی تقاضای کمک می‌کردند و ما هم از مرکز تقاضای کمک کردیم که بالاخره «سرهنگ نصرتی» از کلانتری مرکز گفت هر طور می‌خواهید عمل کنید.

سرگرد دیانتی گفته: بعضی از افسران را می‌شناختم، از جمله سرتیپ ناظمی، آذرخو و سرهنگ غیور فرماندهان نظامی منطقه را، آنها می‌گفتند باید نیروی هوائی را سرکوب کرد.»

متهم: در هیچ جا نگفتم من فرمانده عملیات بوده‌ام، اصلاً عقلائی نیست چگونه ممکن است یک افسر برود و فرماندهش بماند. علاوه بر این سرهنگ توانا رئیس ناحیه یک حکومت نظامی بود، نه من، من در مسئولیت فرماندار نظامی دخالت نداشتم. در سرکوب نیروی هوائی، تیپ من فقط یک گردان فرستاده

بود.»

رئیس دادگاه: یکی از افسران شهادت داده که بعد از تیر خوردن «توانا» تیمسار آمد فرماندهی عملیات را به عهده گرفت.

ناظمی: من قبل از پیش آمدن حوادث نزدیک کلانتری تهران نو، از کلانتری خارج شده بودم. من با «تاجور» و «تیمسار کمپانی» قرار داشتم و از کلانتری خارج شده بودم قرار بود زودتر کلک شورشیان نیروی هوایی کنده شود. پلیس‌ها همه می‌خواهند خود را معاف کنند، اصولاً همه بالادستی‌ها را مقصر معرفی می‌کنند من یک سرتیپ بودم و فرماندار نظامی نبودم.»

رئیس دادگاه: سرهنگ آذرخو گفته ۱۵۰ گارد شهربانی مأمور منطقه او شده بودند که به دستور شما تیراندازی می‌کردند.»

ناظمی: همه داد سخن از خدمات می‌زنند، فقط دو واحد از تیپ من رفته بود و نه بیشتر اگر این دو واحد مقاومت می‌کردند، چند همافرو عده جوان نمی‌توانستند تهران را بگیرند، من چندبار دستور دادم که بسوی مردم تیراندازی نشود. من چندبار خودم گفتم با آیت‌الله عظمی خمینی ملاقات کنم و استوار «محمدخانی» و «اخوان» و «مهرابی» در جریان کارهای انقلابی من بوده‌اند، من می‌خواستم سروان «شهرامیان» و گروه‌بان یکم مخابرات «موسوی» در دادگاه حاضر شوند، تا ثابت شود چه خدمات ارزنده‌ای به انقلاب کرده‌ام. تیپ آهنین می‌توانست تهران را به خاک و خون بکشد ولی ما نکردیم به ما گفته بودند نیروی هوایی را گوشمالی بدهیم ولی نتوانستیم.»

### سومین جلسه دادگاه

در جلسه سوم دادگاه به دستور رئیس دادگاه سرهنگ آذرخو را برای ادای شهادت به دادگاه آوردند. سرهنگ آذرخو افسر امور اداری و فرماندار نظامی در کلانتری تهران نو بود، در جایگاه شهود قرار گرفت به قرآن مجید سوگند یاد کرد جز حقیقت چیزی نگوید.

رئیس دادگاه از وی پرسید: در روز ۲۱ بهمن ماه در چه ساعتی در کلانتری تهران‌نو ناظمی را دیده‌اید؟

آذرخو: در ساعت ۹/۳۰ تا ساعت ۱۰ ناظمی فرمانده تیپ ۲ گارد بود. که گردانهای ایشان در نیروی هوایی مستقر بودند و عده‌ای از عوامل ایشان در کلانتری تهران‌نو مستقر بودند و خودش نیز برای فرماندهی عملیات در کلانتری تهران‌نو مستقر بود، سپهبد رحیمی دستور داده بود که پس از آمدن ناظمی مأموریت و عملیات به عهده گارد است... در حدود ساعت ۱۱ گفتند گروهی به طرف کلانتری می‌آیند. از پشت بام دیده‌بان گزارش داد که تظاهرکنندگان مسلح نیستند، آن موقع تیمسار در کلانتری بود. به مأموران گفتیم در داخل جمع شوند و تیمسار گفت در صورتی که مردم حمله کنند شما مقاومت کنید... دقایقی بعد گروه منشعب شدند و به خیابانهای اطراف رفتند تا غروب تیراندازی ادامه داشت، افراد پلیس از ترس جان خود تیراندازی می‌کردند.»

### فرار ناظمی از پنجره

رئیس: تا کی درگیری ادامه داشت؟

آذرخو: از ساعت یک بعدازظهر درگیری شدت پیدا کرد چون به طبقه پائین کلانتری وسایل آتش‌زا پرتاب می‌کردند ما به قسمت فوقانی رفتیم، تیمسار ناظمی در اطاق کلانتری بود، و این درگیری تا ساعت ۳ و یا ۳/۵ ادامه داشت. در ساعت ۳/۵ یا چهار بعدازظهر بود که گفتند تیمسار رفت. پنجره‌ای در اطاق داخل بود که به خانه دیگر متصل می‌شد. مأموران به من گفتند تیمسار ناظمی از پنجره فرار کرده است. وقتی درگیری شدت یافت چون دیدم تیراندازی شدت گرفته است، به عنوان همبستگی پشت بام رفتم. پرچم سفیدی را به دست گرفتم و تکان دادم و کلانتری در اختیار رزمندگان مسلح قرار گرفت. افرادی که تیرخوردند همه از نیروی هوایی بودند، صبح روزی که درگیری خونین بین سربازان گارد و پرسنل نیروی

هوایی در فرح آباد روی داد، ارتشبد قره باغی به پادگان ما آمد و یک ساعت صحبت کرد او درجه داران را تحریک کرد و سه بار به سلامتی شاه پیش فنگ داد!! پس از پایان سخنان «آذرخو» یکی دیگر از شهود بنام سروان «شهرامیان» فرمانده قرارگاه تیپ ۲ آهنین به عنوان شاهد دیگر به قصد شهادت به نفع سرتیپ نظامی در جایگاه شهود قرار گرفت پس از ادای سوگند که غیر از حقیقت چیز دیگری نخواهد گفت.

اظهار داشت: من برای تبرئه تیمسار نیامده‌ام من برای کمک به دادگاه عدل اسلامی در این محکمه حاضر شده‌ام.»

از وی خواسته شد لحظاتی که با سرتیپ نظامی بوده است شرح بدهد. سروان شهرامیان اظهار داشت: در مدت ۵ ماه خدمتم حتی یک شب برای متفرق کردن مردم بیرون نرفتم. من روز شنبه ساعت ۶ صبح به پادگان آدم ساعت ۸/۵ بود که قره باغی آمد و ما را به مقاومت و پاسداری از قانون اساسی دعوت کرد. ساعت ۱۱ صبح نظامی اطلاع داد که می‌خواهد به ستاد برود... از پادگان حرکت کردیم دم بلوار که رسیدیم متوجه موانعی که مردم ایجاد کرده بودند شدیم. از گروه ما سربازی تیراندازی هوایی می‌کرد. نظامی گفت بگوئید آن سرباز تیراندازی نکند. بالاتر از فروشگاه کورش آمدیم چون مانع ایجاد کرده بودند به یک خیابان فرعی پیچیدیم. از هر طرف بسوی ما گلوله و مواد آتش‌زا می‌بارید که در اثر تیراندازی مردم دو سرباز در دم کشته و یک سرباز زخمی شد. در داخل جیب خون پر شده بود. به راه خود ادامه دادیم، مقصد ما پادگان فرح آباد بود. در مسیر راه به کلانتری تهران‌نو که یک تانک بمقابل آن ایستاده بود، برخورد کردیم، بیش از ۱۵ سرباز در آن‌جا نبود به داخل کلانتری رفتیم. درر تیمسار جمع شدند و به او گفتند: تیمسار کمک کنید. تیمسار در جواب گفت: منم مثل شما هستم کاری از دستم برنمی‌آید. روبروی کلانتری یک ساختمان سیمان بود که پاسبانها از آن‌جا تیراندازی می‌کردند.»

از وی سؤال شد: چرا به طرف کلانتری رفتید؟ شهرامیان در جواب گفت: برای نجات جانمان بود چون نمی‌توانستیم با موانعی که ایجاد کرده بودند به طرف فرح‌آباد برویم.»

از او سؤال شد: تعقیب و حمله مردم به کلانتری تهران‌نو چگونه بود؟ شهرامیان گفت: مردم از هر طرف کلانتری را محاصره کرده بودند، از افراد ارتش ۱۵ سرباز بیشتر نبود. همه از پاسبانها بودند که تیراندازی می‌کردند... مردم کلانتری را تصرف کردند، بعد از خلع سلاح مرا همراه چند سرباز به خانه‌ای بردند و چون از بی‌گناهی ما خبر شدند لباس‌های نظامی از تن ما بیرون آوردند و لباس شخصی به ما دادند و از این طریق اجازه دادند تا به خانه خود برگردیم.»

### سومین شاهد

سرهنگ معزی افسر بازرسی زرهی گارد به عنوان سومین شاهد به دادگاه احضار شد، وی در معرفی خود گفت: من افسر زرهی گارد هستم. من قبلاً فرمانده گردان مستقلی بودم که جدیدالتأسیس بود. روز ۲۰ بهمن، صبحگاه که تمام شد. ارتشبد قره‌باغی به میدان صبحگاه آمد، سخنرانی کرد و در مورد پیوستگی ارتش و اینکه می‌خواهند مملکت را تجزیه کنند و ما باید از قانون اساسی پاسداری کنیم، با حرفهایش ما را مأیوس کرد، سربازان و درجه‌داران مکدر و نگران از سرنوشتی که در انتظارشان است بودند، انتظار داشتیم حرفهای دلگرم‌کننده بگویید، می‌خواستیم بگوید اسلحه‌ها را زمین بگذارید و به میان مردم بروید و اعلام همبستگی کنید. پس از پایان سخنانش به همراه سرتیپ ناظمی به سمتی دیگر رفتند.»

از سرهنگ معزی پرسیده شد: از مأموریت روز ۲۰ بهمن خبری داشتید؟ سرهنگ معزی اظهار بی‌اطلاعی کرد و درباره اعلام همبستگی اظهار داشت: ساعت ۱۰ صبح روز یکشنبه ۲۲ بهمن یعنی زودتر از اعلام بی‌طرفی ارتش از

رادیو، ما با نظر سرتیپ ناظمی با مردم اعلام همبستگی کردیم.»

### شاهد چهارم

استوار یکم یوسف محمدخانی به عنوان چهارمین شاهد در جایگاه شهود قرار گرفت و به نفع سرتیپ ناظمی شهادت داد. آخرین شاهد، گروهبان یکم مخابرات سیدحسن موسوی بود، که پس از ادای سوگند به قرآن کریم او نیز به نفع سرتیپ ناظمی شهادت داد.

### اعدام سرتیپ ناظمی

پس از ۵ جلسه دادرسی و چهار روز شور و تحقیق پیرامون اتهامات سرتیپ ناظمی سرانجام دادگاه انقلاب اسلامی روز ۱۶ اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۸ وی را به عنوان مفسد فی الارض و محارب با خدا و رسول خدا به اعدام محکوم کرد. دادسرای انقلاب اسلامی هم چنین دستور مصادره اموال وی به استثنای خانه و لوازم خانه را صادر کرد و حقوق متناسب برای بازماندگان متهم تعیین نمود. دادرسی و محاکمات سرتیپ ناظمی یکی از طولانی‌ترین دادگاههای انقلاب اسلامی بود که دادگاه پس از تحقیق و بررسی‌های لازم در ۵ جلسه به شهادت شهود که بر له و علیه وی شهادت دادند گوش داد.

بدنبال اعلام رائی محکومیت سرتیپ فضل‌الله ناظمی سخنگوی دادسرای انقلاب تهران در مورد طولانی بودن شور دادگاه به خبرنگاران گفت: شعبه سوم دادگاه انقلاب عدل اسلامی که به مدت پنج جلسه دادرسی در مورد پرونده سرتیپ فضل‌الله ناظمی تشکیل جلسه داد، به دلیل زیر بود:

از آنجائی که سرتیپ فضل‌الله ناظمی در دفاعیات خود عنوان کرده بود که در روز ۲۲ بهمن ۵۷ به عنوان اعلام همبستگی با مردم به پرسنل پادگان دستور داده بود تا تسلیم شوند، دادسرای انقلاب اسلامی تهران برای رسیدگی به صحت و

سقم این ادعا تحقیقات گسترده خود را آغاز کرد و پس از بررسی‌های لازم معلوم شد ادعای نامبرده صحّت نداشته لذا علّت طولانی بودن شور اعضای دادگاه رسیدگی به ادعای نامبرده در چهار روز گذشته بوده است پس از تحقیقات لازم نادرست بودن ادعای وی ثابت شد و شب گذشته (۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۸) او را به عنوان مفسد فی الارض و محارب با خدا و رسول خدا مجرم شناخت و اعضای دادگاه به اتفاق آراء، او را به اعدام محکوم کردند. و حکم صبح امروز درباره او به اجرا درآمد.



## ارتش بادکنکی...!!

هنگامی که تأسیسات مسلسل سازی در خیابان فرح آباد (سابق) بدست افراد مسلح افتاد مشاهده شد در عرض دو شبانه روز، تمامی کلانتری‌ها، پادگانهای نظامی، ساختمان‌های ساواک یکی پس از دیگری تسخیر شد و بدین ترتیب نیروی چریکی بر ارتش نیرومند پیروز شد و این حادثه چنان حیرت همگان را برانگیخت با ناپاوری از خود می پرسیدند: چرا و چگونه این اتفاق افتاد؟ به قول یک نویسنده ارتشی که شاه مدعی بود ارتش ایران یکی از نیرومندترین و مجهزترین ارتش جهان است. آن قدر (بادکنکی) بود که در عرض دو روز با همه تانک، توپ، هواپیماها و هلی کوپترهای مدرن و مجهزش مانند یک لاستیک پرباد در برابر چریک‌های جوان (فس) کرد و خوابید.

اگر تصور شود سقوط ۴۸ ساعته ارتش ایران، نتیجه صرف تصمیم‌گیری یک ژنرال ایرانی (قره‌باغی) و آمریکائی (هایزر) و یا کنفرانس سران چهار کشور بزرگ در (گوادلوپ) بود اشتباه کردیم. سقوط ارتش سابقه داشت و در سوّم

شهریور ۱۳۲۰ نیز وقتی نیروهای شوروی و انگلیس از مرزهای ایران گذشتند نیز ارتش ایران بدون مقاومت تسلیم ارتش‌های مهاجم بیگانه شد و افسران از پادگانها فرار کرده و واحدهای خود را بدون سرپرست به امید خدا رها کردند. پس ملاحظه می‌شود سقوط ارتش، داشتن چنین سابقه‌ای و زمینه‌های از آغاز تشکیل از دوران رضاشاه نیز داشت. ارتش ایران با داشتن ۴۰۰ هزار سرباز وظیفه ۱۷ هزار از این جمع در خانه افسران به عنوان گماشته بجای یک نوکر ولی بدون مزد و حقوق خدمت می‌کردند. افسران ارتش طبق ضوابط داشتن یک گماشته را حق خود می‌دانستند اگر افسری نیاز به کار گماشته نداشت گماشته‌اش را به خانه اقوامش برای خدمت می‌فرستاد، در این میان در خانه‌هایشان حوادثی پیش می‌آمد که از نوشتن آن معذوریم...

در سالهای بعد از اشغال ایران توسط نیروهای متفقین مرحوم حکیم‌الهی کتابی بنام با من به ارتش بیاید، از فجایعی که در درون ارتش وجود داشت پرده برداشت. مرحوم سرلشکر رزم‌آرا می‌خواست او را دستگیر کند که از ایران فرار کرده و به انگلیستان پناهنده شد (وی سالها گوینده رادیو بی.بی.سی بود). دادگاه نظامی او را به خاطر توهین به ارتش غیاباً محکوم به اعدام کرد. بعدها این حکم منتفی شد.

سروان خسرو روزبه کتابی بنام اطاعت کورکورانه، نوشت در این کتاب روش معمول ارتش را بشدت مورد انتقاد قرار داد. می‌گفتند نارضایتی سپهبد رزم‌آرا از خسرو روزبه به خاطر همین کتاب بود وی قبلاً به خسرو روزبه علاقه داشت و خیلی سعی کرد روزبه را به ارتش برگرداند. ولی روزبه نمی‌پذیرفت...

بعد از کشف سازمان نظامی حزب توده که گرداننده اصلی آن خسرو روزبه بود ۲۷ تن از افسران عضو آن سازمان تیرباران شدند و حدود ۶۰۰ افسر از صنف‌های مختلف را به حبس‌های طولانی محکوم کردند. با این قلع و قمع روز بروز فشار، اختناق و زورگوئی در ارتش شاهنشاهی بیشتر شد، و امکان رشد هرگونه تفکر علمی و سیاسی خارج از چهارچوب اطاعت مطلق و کورکورانه از

بین رفت.

به خاطر دخالت بی‌حد و مرز مستشاران امریکائی در تمام امور، و عزت و احترام فوق‌العاده به آنان در ارتش ایران (وقتی اویسی سرتیپ بود جلوی یک گروهبان امریکائی خبردار می‌ایستاد). نظامیان ایرانی به صورت تحقیر شده‌ای درآمدند و آنچه معدودی از نظامیان را رضایتمند نگه می‌داشت، چند مدال، تقدیرنامه، خواربار و سایر مایحتاج با تخفیف و غرور کاذب بود.

### ضداطلاعات ارتش

شایعات حضور ضدّ اطلاعات از پیراهن تن به نظامیان آن دوران، نزدیکتر بود و عده‌ای بیش از دو نفر از حرف زدن وحشت داشتند.

انضباط خشک و بی‌منطق ارتشی که (چون و چرا ندارد) هزاران چرا در ذهن نظامیان بخصوص تازه واردها بوجود آورد که یارای گفتنش را نداشتند. روحیه خراب و مخفی نظامیان را حتی، لباس‌های تمیز و اطو کرده، موهای کوتاه، سبیل‌های (آنکاده) و پوپین‌های واکس خورده و براق، مدال‌های رنگ وارنگ جبران نمی‌کرد. باید اعتراف نمود ارتش (رژه‌ای) شاه برآستی در رژه رفتن در جلو شاه محشر می‌کرد. هزاران جوان عاشق به مهین و ملّت که بهمین عشق به خدمت سربازی می‌آمدند و همین‌ها بودند که همراه پرسنل کادر ناراضی ارتش با (شاهدوستان) در تب و در جدال دائمی اما مخفیانه و تقریباً غیرعلنی بودند. در روزگاری که ارتش‌های کشورهای دیگر روزبروز با آخرین تکنیک‌های جنگ و دفاع آشنا می‌شدند، به غیر از معدودی نظامی کار قسمت اعظم پرسنل ارتش شاهنشاهی جمع‌آوری برگ درختان از محوطه پادگانها و حدّاکثر ماهی یک بار تیراندازی تجاوز نمی‌کرد.

### ارتش و قیام مردم تبریز

ارتش قبل از سال ۵۶ ارتش بازدیدهای تشریفاتی، مأمورهای تبلیغاتی و درگیر نیروهای ظفار بود. آغاز جنبش مردمی در تبریز در ۲۲ بهمن ۱۳۵۶ نخستین سیلی محکمی بود که ارتش خواب‌آلود را بیدار کرد. روزنامه هائی که با تیر درشت جریان این حرکت ناگهانی و پیش‌بینی نشده را چاپ کرده بودند، سران ارتش را دچار وحشت و اضطراب نمود، طبق معمول اتهامات متوجه همسایه شمالی گردید و (ضداطلاعات) برای تقویت این فکر که (عناصر آشوب‌طلب از مرزهای شمالی آمده‌اند) برنامه تبلیغاتی وسیعی را تدارک دید. هر روز هفته به ترتیب افسران و کارمندان ارتش دسته‌دسته به جلسات (آگاه‌سازی) دعوت شدند، در حالی که غالباً بی‌تفاوت بودند اسلایدهای رنگی (سازمان ضداطلاعات ارتش) به نمایش درمی‌آمد.

از روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۶ تا ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ اگر چه آرامش به ارتش بازنگشت. اما ستون فقرات ارتش سالم مانده بود و انضباط سخت هنوز اعمال می‌شد. سربازان هنوز جرأت فرار دسته جمعی نداشتند و هنوز علناً از شاه انتقاد نمی‌شد.

بسیاری از نظامیان همه چیز را باور می‌کردند، اما باور نمی‌کردند که ظرف چندماه ارتش قوی ایران واژگون شود و از هم بپاشد. واقعه خونین ۱۷ شهریور و تبلیغاتی که برای آن شد، بسیاری از نظامیان در وفاداری به شاه دچار تردید و دودلی شدند. بعد از ۱۷ شهریور سخت‌گیری در ارتش بیشتر شد، و متعاقب آن در بعضی قسمت‌های ارتش حقوق‌ها و مزایا به نحو چشم‌گیری افزایش یافت، اما در مقابل این افزایش و مزایا تعداد آماده باش‌ها، و نگهبان‌های پادگانها چند برابر شد.

بعد از ۱۷ شهریور فرماندهای واحدهای لشکرگارد، گارد شاهنشاهی و گارد جاویدان با ترتیب دادن اردوها و تمرینات (کنترل اغتشاشات) سعی در آمادگی

دائمی این واحدها کردند. آموزش (کنترل اغتشاشات) ناگهان ابعاد وسیعی بخود گرفت و در پادگانهای آموزشی بخش اعظم آموزشهای نظامی را پر کرد. گسترش تظاهرات ضد شاه در تهران رفته رفته آن چنان بالا گرفت که علاوه بر واحدهای لشکر گارد با گارد جاویدان و گارد شاهنشاهی، از نیروهای سایر واحدهای مقیم مرکز نیز استفاده شد و سربازان این واحدها نیز برای سرکوبی به خیابانها اعزام گردیدند.

### تجزیه لشکر گارد

درگیریهای خیابانی مداوم، بسیاری از نظامیان را به تنگ آورده بود و بسیاری از زیردستان در برابر فرماندهان نظامی دست به نافرمانی زده و حتی بسوی آنها تیراندازی کردند که ترور فرمانده لشکر خراسان بوسیله یک افسر وظیفه و ترور جمعی از افسران پادگان لویزان در سالن نهارخوری از آن جمله بود.

آثار نخستین از هم پاشیدگی ابتدا در لشکر گارد پیدا شد. بدین ترتیب که گردانهای مستقر در این لشکر را، به یکی از پادگانها تهران فرستادند، تا آن پادگانها را در مقابل خطرات احتمالی تقویت کنند، یا شاید هم بر ارتش نه چندان مورد اعتماد مسلط گردانند.

بدین ترتیب (لشکر گارد) مرکزیت و یک پارچگی خود را از دست داد و قسمت اعظم آن در سایر پادگانها تعمیم شد و مقدمات از هم پاشیدگی آن فراهم گردید. تجزیه (لشکر گارد) را می توان نخستین نشانه مهم سقوط ارتش دانست، بعد از این تجزیه، لشکر گارد کارآرائی خود را از دست داد و نیروی تهاجمی اش به نحو چشمگیری کاهش یافت و به همین دلیل بود که نتوانست آن طوری که مورد نظر فرماندهان نظامی بود، در کنار افراد شهربانی مردم تهران را سرکوب کند و خود را حفظ نماید، حتی پادگانهای دیگر پایتخت نیز نتوانست جلو ضعف لشکر گارد را بگیرد و در مقابل یورش چریکهای مسلح، آنان را یاری

دهد. این ضعف لشکرگارد در مقابله با نیروهای شورشی، موجب شد دستور داده شود واحدهای این لشکر، هنگام مأموریت در خیابانها و اماکن عمومی، آرم بازوی خود را بکنند تا شناخته نشوند.

پس از آنکه لشکرگارد قابلیت سرکوبی قوای مهاجم را در تهران از دست داد به دستور فرماندهان رده بالا، واحدهای کمکی از شهرها بسوی پایتخت سرازیر شدند یکی از واحدهای مجهز و کاملاً مسلح برای سرکوبی مخالفین شاه عازم تهران شد، تیپ زرهی همدان بود.

این تیپ حوالی ساعت دو بامداد دوّم آبان ماه ۱۳۵۷ با تجهیزات کامل و مجهز به تانک‌های سریع‌السیر و خودروهای سنگین، وارد پایتخت شد و در ساختمان نوساز پادگان تهران پارس، و در جوار (هنگ نوجوانان) اسکان گرفت.

ابتدا قرار بود افراد تیپ همدان موقتاً در اراضی پیرامون پادگان چادر بزنند و فقط افسران آن واحد از اطاق‌های ساختمانهای تازه‌ساز پادگان استفاده کنند. اما در همان ساعت اولیه بامداد روز ورود تیپ همدان به تهران، فرمانده تیپ اعلام کرد که سربازان او به جای چادر باید در آسایشگاه‌های پادگان تهران پارس که هنوز رسماً مورد بهره‌برداری قرار نگرفته بود، اسکان یابند. این آسایشگاه قبلاً به یکی از گردانهای دانش‌آموزی پادگان فرح‌آباد اختصاص یافته بود به همین دلیل اسکان تیپ همدان در این آسایشگاه‌ها با مشکلات مواجه شد و بین افسران درگیری ایجاد گردید و به دستور فرمانده تیپ همدان، سربازان به آسایشگاهها هجوم آورده و آسایشگاهها را در اختیار گرفتند.

استقرار سربازان تیپ همدان در این پادگان این شایعه را قوت بخشید که مأموریت تیپ همدان کوتاه مدّت نخواهد بود.

### پرداخت مزایا

واحدهای مأمور از شهرها در اوایل ورود به تهران در ازای ۲۴ ساعت

ماموریت در خیابانهای شهر ۲۴ ساعت استراحت می‌کردند. برای تشویق آنها حق ماموریت پرداخت می‌شد. تغییر محیط خدمت نظامی از همدان به تهران مدّت کوتاهی توانست گروهی از پرسنل تیپ همدان را اراضی نگه دارد. آنان در شبانه‌روز سه نوبت به ماموریت اعزام می‌شدند و در بازگشت خود را با خرید از بوفه‌های پادگان و با گردش در شهر با لباسهای غیرنظامی سرگرم می‌کردند.

روز ۱۳ آبان تهران به آتش کشیده شد، صدها سینما، فروشگاه بزرگ، کافه رستوران و اماکن عمومی طعمه حریق گردید. پادگانها، انبارهای البسه و خواربار مراکز نظامی توسط عده‌ای از مهاجمین به غارت رفت... آن شب سربازان با خودروها عازم خیابانها شدند. اکنون اسلحه بدست مردم افتاده بود و مردم خود را آماده مبارزه با ارتش کرده بودند، آنها که اسلحه نداشتند با سنگ پاره، آجر، چوب و چماق با سربازان به مقابله پرداختند.

صبح روز بعد وقتی سربازان از مأموریت شبانه بازگشتند، سر و صورتشان بر اثر اصابت سنگ و پاره اجر زخمی شده و از پیشانی‌شان خون جاری بود. در حالی که آنشب سربازان به دستور افسران دست به تیراندازی زدند نه بسوی جمعیت بلکه به هوا.

از فردای آن روز فرار سربازان از پادگانها شروع شد مرحوم آیت‌الله شریعتمداری طی اعلامیه از نظامیان خواست از شلیک بروی مردم خودداری کرده و از پادگانها فرار کنند. این اعلامیه به در و دیوار پادگانها و کوچه‌ها توسط عده‌ای چسبانده می‌شد.

فرار سربازان لغو کامل مرخصی‌ها را بدنبال داشت و این مورد نیز نارضایتی سربازان را دو چندان کرد انقضای خدمت سربازان قدیمی از یک سو، فرار سربازان در حین خدمت از سوی دیگر، ارتش را با کمبود پرسنل وظیفه که ۶۰ درصد پرسنل ارتش را تشکیل می‌داد مواجه ساخت و ضربه محکم دیگری بر پیکره ارتش و در جهت سقوط آن فرود آورد.

تا آبان ماه ۱۳۵۷ بیشتر شکافهای ارتش بین پرسنل نیروی زمینی که مستقیماً

در درگیری با مردم شرکت داشتند، ایجاد شد.

موج مخالفت سپس به نیروی هوایی کشیده شد و رفته رفته موج مخالفت که ابتدا به صورت راه‌پیمایی در محوطه و اطراف پایگاههای هوایی بود، بالا گرفت و منجر به رژه پرسنل هوایی از مقابل (امام خمینی) شد. عکس استثنائی این رژه را روزنامه (کیهان) چاپ کرد و همان روز «ارتشبد قره‌باغی» با صدور اعلامیه در مقام رئیس ستاد کل ارتش رژه پرسنل نیروی هوایی را تکذیب کرد و این عکس کیهان را (مونتاژ) نامید!

همسوئی پرسنل نیروی هوایی با گروههای مسلح بیشتر مردم را به مقاومت و مبارزه ترغیب می‌کرد. در این هنگام یک گردان تانک از تیپ سنندج (با ۱۳ تانک سبک و سنگین) برای سرکوبی مبارزان پایتخت روانه تهران شدند اما در نزدیکی همدان با مقاومت مردم و راهبندان، تانک‌ها متوقف گردیده و در همان شهر ماندگار شدند.

صبح ۲۱ بهمن تیمسار کمپانی به اتفاق «سرهنگ تاجور» و سرتیپ «ناظمی» در پادگان آموزش نیروی هوایی جلسه کردند و پس از این جلسه ۴۰۰ نفر از نظامیان لشکر گارد برای مقابله با انقلابیون اعزام شدند. و چون این تعداد کافی نبود، افراد تیپ زرهی همدان به فرماندهی «سرهنگ مکرری» نیز وارد عمل شدند. این نیرو را سه گردان زرهی و یک گردان تانک به فرماندهی سرتیپ ناظمی و معاونت سرتیپ «فتحی‌مقدم» فرمانده تیپ زرهی همدان پشتیبانی می‌کردند. در همین حین سرتیپ ناظمی فرمانده تیپ ۲ آهنین گارد شاهنشاهی، از مسیر ناشناس به خط عملیات رفت و با فرماندهان رده پائین تماس گرفت.

آن روز کلانتری تهران‌نو پس از یک ساعت ونیم مبارزه و مقاومت در ساعت ۵ بعد از ظهر ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ سقوط کرد و بدنبال آن تمام مراکز انتظامی یکی پس از دیگری بدست چریک‌های مسلح افتاد. سقوط مراکز انتظامی و کلانتری از یک سو و پیوستن پرسنل نیروی هوایی به مهاجمین از سوی دیگر، واحدهای لشکر



گارد، گارد شاهنشاهی و گارد جاویدان (که ظاهراً از پشتیبانان اصلی شاه بودند) بشدت تضعیف کرد.

بعد از ظهر روز ۲۱ بهمن « تیمسار کمپانی » با سرتیپ نظامی تماس گرفت به او گفت که از سر لشکر ریاحی تلفنی درخواست کمک بکنند. اما دیر شده بود، سر لشکر ریاحی از طرف سپهبد بدره‌ای با ده تانک مأموریت یافت که برای تقویت پادگان قصر فیروزه عازم آن نقطه شود. وقتی سر لشکر ریاحی به میدان فوزیه (امام حسین فعلی) رسید، انقلابیون سد راه او شدند پس از آنکه کوکتل مولوتفی بسوی تانکی که ریاحی در داخلش بود انداخته شد. او از جایگاه تانک بیرون آمد و بدست یک تیرانداز مستقر در پشت بام سینما به قتل رسید...

### فرار سربازان

صبح روز ۲۱ بهمن تعداد ۱۳۰ الی ۱۴۰ نفر از مهاجمین در اطراف پادگان نیروی هوایی بوسیله سرهنگ توانا دستگیر شدند، دستگیری این افراد سبب خشم جمعیت شد مردم بدون توجه به خطری که آنها را تهدید می‌کرد، اطراف پادگان را به محاصره درآوردند.

سربازان متوجه شدند، جنگ بیهوده‌ای را ادامه می‌دهند با دستور تیراندازی مستقیم بروی مهاجمین اجتناب کرده بیشترشان به هوا شلیک می‌کردند، و آنان که دل و جرئت بیشتر داشتند در اولین فرصت با اسلحه همراه خود از پادگان گریخته و به میان مردم رفتند و مردم لباس‌های آنها را تغییر داده و در میان خود پنهان ساختند...

از همان لحظه‌ای که در اسلحه‌خانه‌های پادگان نیروی هوایی بروی مردم باز شد، نخستین آثار پیروزی انقلابیون هویدا گشت. مردم مسلح با کمک پرسنل نیروی هوایی داخل پادگان، سربازان گارد را به محاصره گرفتند جنگ شدیدی

درگرفت، سرتیپ ناظمی از مأمورین فرماندار نظامی و گارد شهربانی که در کلانتری‌ها مستقر بودند تقاضای کمک کرد، اما مراکز آنان بدست انقلابیون افتاده بود و امکان کمک نبود. گفته می‌شد که به تیپ آهنین گارد شاهنشاهی و گارد جاویدان دستور سرکوبی شورشیان نیروی هوایی داده شده بود اما محاسبات اشتباه درآمد و سرکوبی شورشیان نیروی هوایی به انجام نرسید بلکه منجر به سقوط ارتش شاه شد...

## سقوط پادگانها و مراکز سازمانهای دولتی

### سقوط پادگان باغشاه

سقوط پادگان باغشاه (سابق) را یکی از دوستان که از آغاز حمله به این پادگان شاهد و ناظر بوده، چنین شرح می‌دهد: «...حوالی ساعت دو بعدازظهر بود که شایعه پخش اسلحه در آن اطراف دهن به دهن می‌گشت طولی نکشید افراد مسلح که عده‌ای از آنان صورت خود را پوشانده بودند که شناخته نشوند با عده‌ای از مردم بسوی پادگان روی آوردند. ساعت دو بعدازظهر هنوز در پادگان به روی مهاجمین بسته بود، هلیکوپتری در محوطه پادگان فرود آمد. بیش از ده دقیقه طول نکشید از آنجا بلند شد و پادگان را ترک کرد.

پس از آن مهاجمین به سوی پادگان یورش آوردند و سعی می‌کردند از روی نرده‌های پادگان بگذرند و خود را به داخل پادگان برسانند. اما با گریزهای متناوب خود در صف‌های عقب دلهره ایجاد می‌کردند. حوالی ساعت دو و پانزده دقیقه هلیکوپتر دیگری در باغشاه فرود آمد این یکی مدتی بیشتر در پادگان توقف

کرد. هنوز در پادگان بروی مردم گشوده نشده بود. این بار گروه‌های از مهاجمین به طرف در دبیرستان نظام که مرکز فرهنگی بشمار می‌رفت متوجه شدند با هجوم عده زیادی افراد مسلح و عادی که سرپرستی آنها را شخصی بنام مظفر رشیدی به عهده داشت، جنگ بین مدافین و مهاجمین آغاز شد و کوچه‌های خیابان اطراف سی متری (سابق) از حشمت‌الدوله (آذربایجان فعلی) تا پاستور جوانان به ساختن کوکتل مولوتف مشغول بودند. افراد مسلح نیز به تیراندازی شدت بخشیدند. در این هنگام عده‌ای افراد مسلح به مهاجمین پیوسته پشت درخت‌های موضوع گرفتند. گروه‌هایی از افراد مسلح بر پشت بام‌های مقابل دبیرستان نظام موضع گرفته و بداخل دبیرستان تیراندازی می‌کردند. یک گروه حدود سی نفر که بیشترشان صورت خود را پوشانده بودند از خیابان کیوان به در پشتی دبیرستان نظام حمله کرده و با کوکتل مولوتف آنجا را به آتش کشیدند. در این موقع یک (ریو) از اموال غارتی شهربانی پر از افراد مسلح به میدان پاستور رسیدند و سرنشینان در پناه اتومبیل‌ها بسوی دبیرستان آتش گشودند.

ساعت سه و ربع گروه «مظفر رشیدی» سنگرها خود را از چهارراه حشمت‌الدوله به میدان پاستور انتقال دادند. شدیدترین تیراندازی‌ها در این لحظه در گرفت. ساعت ۳/۲۰ دقیقه اولین زره‌پوش به شماره ۲۹۲۴ متعلق به گردانهای وابسته به فدائیان خلق به میدان پاستور رسید و با سلاح قدرتمند خود دیوارهای دبیرستان نظام را مورد حمله قرار داد. در این لحظه یک قبضه خمپاره توسط گروه فدائیان خلق وارد صحنه شد و چند خمپاره پشت سرهم بداخل دبیرستان روانه کرد. اکنون مهاجمین درها را تخریب کرده و داخل دبیرستان نظام شدند. در این موقع خبر آوردند چند قبضه تیربار وارد صحنه شده است، ۳۰ دانش‌آموز دبیرستان نظام به شدت زخمی شده و داخل راهروها پراکنده بودند و کسی به فکر این زخمی‌ها نبود، ساختمان توسط مهاجمین مسلح به آتش کشیده شد و دانش‌آموزان به هر سو روی می‌آوردند که خود را از صحنه آتش‌سوزی که داشت گسترش پیدا می‌کرد، نجات بدهند. بعدها گفتند در این درگیری منجر به آتش‌سوزی ۲۰

دانش آموز ۱۳ الی ۱۶ ساله زنده زنده در آتش سوختند.

حادثه اسفناک دبیرستان نظام که مرکز فرهنگی بود و بیش ۶ قصبه تفنگ معمولی آنهم برای نگهبانی نداشت، جریان حمله به مسجد فیضیه قم را در خاطره‌ها زنده کرد.

ساعت چهار و چهل دقیقه مهاجمین مسلح اعلام کردند دبیرستان نظام فتح شده است، پس از این خبر مردم با رهنمایی «مظفر رشیدی» برای غارت به داخل ساختمان دبیرستان نظام هجوم آوردند، اما بر اثر گاز اشک‌آور از سوی اشغالگران مسلح از داخل دبیرستان نظام، جمعیت چند صد نفری رشیدی عقب نشستند.

پرستار یکی از آمبولانس‌ها می‌گفت: آمبولانسی که در آن جا مأمور بود ۲۷ زخمی از دانش‌آموزان را به بیمارستان امام خمینی حمل کرده و از این عده چهار نفرشان در بین راه جان سپردند.

اکنون ده دقیقه به ساعت پنج باقی بود. دانش‌آموزان دبیرستان نظام گروه گروه از داخل ساختمان در حال سوختن خارج می‌شدند. یکی از آنها که طفل ۱۴ ساله بود بشدت گریه می‌کرد، نشانه جرح و ضرب شدید در بدن او دیده می‌شد و دستش را با پارچه‌ای به گردنش آویخته بود.

شعله‌های آتش دبیرستان نظام جان می‌گرفت و بالا می‌کشید. پنج دقیقه به ساعت پنج باقی بود مسجّل شد که دبیرستان نظام فتح شده است. اما تیراندازی ادامه داشت، این بار گردانهای منظم و مسلح ناشناس به سوی پادگان باغشاه (حرّ امروز) آتش گشودند تا کار این پادگان را یکسره کنند، در همین هنگام خبر آوردند که پادگان باغشاه هم فتح شد. منتها با ایجاد حریق...»

### تسخیر پادگان عباس آباد

ساعت دو بعدازظهر روز ۲۱ بهمن مهاجمین مسلح و غیر مسلح وارد پادگان عباس‌آباد شدند. مهاجمین تمام اموال موجود از جمله صدها قبضه اسلحه را

صاحب شدند. مسئله‌ای که برای مهاجمین حیرت‌آور بود که متوجه شدند، موجود زنده‌ای در پادگان وجود نداشت، پرسنل ارتش که در این پادگان خدمت می‌کردند، قبلاً آنجا را ترک کرده بودند. معمولاً مهاجمین که مراکز نظامی را به اشغال خود در می‌آوردند پس از تصرف به آتش می‌کشیدند. این بار سربازخانه را آتش نزدند آنها به تمامی قسمت‌های پادگان سرکشی کردند تا اینکه به انتهای پادگان رسیدند که اسلحه‌خانه در آنجا قرار داشت ابتدا اسلحه‌های مستعمل و تفنگ‌های قدیمی به غنیمت گرفته شد. آنگاه گروه‌ها جعبه‌هائی را که اسلحه‌های نو و تازه در آن قرار داشت شکستند و هر چه اسلحه بود با خود بردند، در اشغال پادگان عباس‌آباد تمام اموال موجود در انبارها نیز به غارت رفت. بیشتر کسانی که با خود اسلحه بردند، به علت عدم آشنائی به فن استفاده از سلاح، یا نتوانستند با خود فشنگ ببرند، یا فشنگ‌های عوضی بردند. این پادگان تا اوایل شب مورد هجوم و غارت قرار داشت، انبار خواربار، انبار پوشاک، ظروف آشپزخانه و هر آنچه در این سربازخانه بود به غارت رفت. تا اوایل شب این وضع ادامه داشت ولی از ساعت ۸ به بعد نیروهای مسلح وابسته به گروه‌های چپ و راست پادگان را اشغال کرده و از ورود و خروج افراد متفرقه جلوگیری به عمل آوردند.

### سقوط پادگان جی

پادگان جی یکی از اولین پادگانهای بود که به تصرف مهاجمین مسلح درآمد. مهاجمین پس از تصرف این پادگان به عده‌ای که دست به غارت زده بودند، هشدار دادند که از غارت اموال ارتش خودداری کنند، این بیت‌المال است باید آنرا حفظ کنند گروهی دست از غارت کشیدند ولی عده‌ای به این هشدار توجه نکردند و هر آنچه در این پادگان نظامی اعم از سلاح، مهمات، پوشاک، خواربار، مواد غذایی و اثاثیه به غارت بردند، با تمام این اوضاع و احوال پادگان نظامی جی سقوط کرد.

ساعت ۹/۵ شب، در شرایطی که از رادیو و تلویزیون پیروزی ملت ایران اعلام می‌شد ناکهان صدای انفجار مهیبی به گوش رسید مردم اطراف پادگان جی وحشت زده از خانه‌ها بیرون ریختند. بعد از این انفجار، دیگر صدای انفجار به گوش نرسید تا اینکه ساعت ۱/۲۰ بامداد به مأموران آتش‌نشانی گزارش رسید که صدای انفجار پیاپی از پادگان جی بگوش می‌رسد. در این موقع از رادیو ایران برای خاموش کردن حریق پادگان جی درخواست کمک شد. وقتی مأمورین آتش‌نشانی به محل حریق رسیدند، متوجه شدند یک انبار مهمات پادگان جی طعمه حریق شده است و صدای مهیب انفجارهای پیاپی از آنجا به گوش می‌رسد. مأمورین آتش‌نشانی برای اطفای حریق اقدامات خود را آغاز کردند و به مردمی که جلو پادگان جمع شده بودند، گفته شد به خانه‌های خود برگردند. حریق هر لحظه رو به گسترش بود تا جنگل پادگان جی آتش گرفت. بدنبال این حریق و احتمال سرایت آن به اطراف عده‌ای از ساکنین اطراف خانه‌های خود را تخلیه کردند، سرانجام حریق مهار شد. و پادگان جی به طور کامل در اختیار گروههای مسلح قرار گرفت.

### حمله به مقبره رضاشاه

از ساعت ۲ بعد از ظهر روز ۲۲ بهمن چریک‌های مسلح پس از درگیری خونین، پاسگاههای ژاندارمری شهر ری و دولت‌آباد را به تصرف خود درآوردند. از آن پس صدها افراد مسلح آرامگاه رضاشاه را محاصره کرده و به دهها نظامی مسلح با بلندگو اخطار کردند که تسلیم شوند، نظامیان برای خروج از آرامگاه نیم ساعت وقت خواستند. چریک‌ها موافقت با این تقاضا را موقوف به تحویل اسلحه توسط نظامیان کردند، نظامیان این پیشنهاد را نپذیرفتند. تیراندازی طرفین بسوی یکدیگر شروع شد. چریک‌ها در بالای پشت‌بام بازار، منازل و گلدسته موضع گرفتند. این تیراندازی متقابل شش ساعت ادامه داشت که

سرانجام نظامیان تسلیم شده و از مواضع خود خارج گشته و پس از تحویل سلاح‌های خود، آرامگاه را ترک کردند. در آرامگاه هیچگونه تخریب و غارت اموال موجود صورت نگرفت فرش و اثاثیه گرانبهای مقبره رضاشاه تحویل کمیته انقلاب گردید و عده‌ای از چریک‌های مسلح در آرامگاه مستقر شدند. در خود آرامگاه ۲۶ نفر کشته و ۵۰ مجروح به بیمارستان فیروزآبادی منتقل شدند که شش نفر از مقتولین نظامی بودند.

### سقوط پادگان عشرت آباد

ساعت ۱۰ روز ۲۲ بهمن در پی کوشش و نبرد مسلحانه گروه‌های چریکی و عده‌ای از مردم تهران، پادگان نظامی عشرت آباد سقوط کرد. در این سلسله عملیات، واحدهای مستقر در این پادگان ساعت‌ها در مقابل مهاجمین مسلح مقاومت کردند ولی سرانجام تسلیم شدند. مهاجمین مسلح با حمایت جمعیت از نردها بالا رفته و داخل سربازخانه شدند. پس از تیراندازیهای شدید متقابل، نظامیان در حالی که بدون افسر و فرمانده بودند دست از مقاومت کشیده و تسلیم شدند: آنگاه سیل مهاجمین به سوی ساختمانها سرازیر گردید و در مدت بسیار کوتاه اسلحه، مهمات، اموال و اثاثیه پادگان بدست مهاجمین افتاد. مهاجمین یک ضلع پادگان عشرت آباد را پس از غارت به آتش کشیدند. ساعت ۱۲ اشغال پادگان عشرت آباد پایان یافت. و چریک‌ها این پادگان را در اختیار خود گرفته و در آنجا مستقر شدند.

### اشغال ستاد ژاندارمری

ساعت سه بعد از ظهر روز ۲۲ بهمن افراد مسلح به ستاد ژاندارمری حمله کردند، نظامیان بدون مقاومت درهای اسلحه‌خانه را باز کرده و سلاحها را بین



مردم تقسیم کردند. در همین حال تانکی که در اختیار ژاندارمری بود بسوی پادگان باغشاه رفت تا به افراد مسلّحی که قصد تصرّف این پادگان را داشتند کمک کند.

### تسخیر پادگان جمشیدیه

پادگان جمشیدیه ساعت یک بعدازظهر روز ۲۲ بهمن پس از ساعت‌ها مقاومت سرانجام به تصرّف کامل جمعیت مهاجم درآمد و بلافاصله تمامی اسلحه بین مردم تقسیم شد. نبرد برای تسخیر این پادگان بیش از چهار ساعت شدیداً ادامه داشت. مهاجمین پادگان را محاصره کرده بودند و از خیابانها و بالای پشت‌بامها به داخل پادگان و بسوی سربازان تیراندازی می‌کردند. و از داخل پادگان متقابلاً به تیراندازی مهاجمین پاسخ داده می‌شد. در این درگیرها به گفته شاهدان عینی دست کم پنج نفر از طرفین کشته شدند.

### تصرّف چند مرکز دیگر

بعدازظهر روز ۲۲ بهمن مردان مسلّح هم چنین پادگان قصر، ستاد مشترک ارتش و دانشکده پدافند ملی را تصرّف کردند. در دانشکده افسری که بین دانشجویان شکاف افتاده بود، این شکاف سبب سقوط فوری این مرکز آموزش نظامی دانشجویان گردید.

### اشغال مجلس شورای ملی

افراد مسلّح ساعتی پس از نیمروز ۲۲ بهمن بسوی مجلس شورای ملی رفتند تا آنجا را اشغال کنند، سربازان گارد مجلس، در مقابل مهاجمین مقاومت نکردند و افراد مسلّح، مجلس شورای ملی را در اختیار خود گرفتند. گروهی از افراد مهاجم قصد داشتند کتابخانه و چاپخانه مجلس را آتش بزنند ولیکن عده‌ای مانع

از این عمل آنها شدند.

### سقوط ۷ کلانتری

اوایل شب ۲۲ بهمن چریک‌های مسلح در ساعات منع عبور و مرور طی زد و خوردهای وسیع چند ساعته، مقاومت مأموران کلانتریها را (افراد لشکر گارد را که بیاری آنها آمده بودند) در هم شکستند، و هفت کلانتری را به تصرف خود درآوردند. در این پیروزی همافران نقش بسیار مهمی داشتند. در هجومی که برای تصرف کلانتریها انجام گردید بیشتر از کوکتل مولوتف استفاده شد.

### اشغال قرارگاه راهنمایی

ساعت ۸/۵ روز ۲۲ بهمن قرارگاه مرکزی اداره راهنمایی و رانندگی تهران واقع در میدان سپه (سابق) به اشغال مهاجمین درآمد و به آتش کشیده شد. از بامداد هزاران نفر جلوی این قرارگاه اجتماع کردند و یک ماشین بنز پلیس و یک جیب ارتش را در مقابل آن به آتش کشیدند. آنگاه صدها نفر به داخل ساختمان پنج طبقه قرارگاه راهنمایی هجوم بردند. تجهیزات، لوازم، اسناد و مدارک قرارگاه را از پنجره‌ها به خیابان ریختند و تمامی شیشه‌های در، پنجره و قفسه‌های را خورد کردند.

ساعت ۹ و ۲۰ دقیقه شعله‌های آتش به داخل ساختمان گسترش یافت. با مشتعل شدن قرارگاه عده‌ای در داخل اتاق‌ها محبوس شدند که با همکاری گروهی از مردم نجات یافتند. به گفته شاهدان عینی شب قبل در این نقطه یک پاسبان شهربانی و دو نفر شخصی کشته شده بودند. افراد قرارگاه ساعت ۸ صبح با لباس شخصی از طریق (قورخانه) ساختمان قرارگاه را ترک کردند.

### سقوط مرکز عملیاتی ساواک